

قلب نحوی در گویش مازندرانی

ابراهیم رضاپور*

استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

پذیرش: ۹۲/۹/۱۱

دریافت: ۹۲/۴/۲۲

چکیده

قلب نحوی تاکنون در زبان‌های مختلف به لحاظ نحوی و گفتمانی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج تحقیق در گویش مازندرانی نشان می‌دهد که قلب نحوی هم تابع اصول و محدودیت‌های جهان‌شمول و هم تابع محدودیت‌های زبان ویژه است. در این تحقیق نشان می‌دهیم که انواع قلب نحوی کوتاه‌برد، دوربرد و چندگانه در گویش مازندرانی به‌کار می‌رود و کارکرد اصلی قلب نحوی در گفتمان، تغییر توزیع ساختار مبتدا و خبر و همچنین توزیع اطلاع کهنه و نو است. درباره قلب نحوی کوتاه‌برد می‌بینیم که حرکت سازه‌ها در فرایند قلب نحوی، تابع اصول گفتمانی و ساخت اطلاع است؛ اما در این گویش، در قلب نحوی دوربرد عوامل نحوی و اصول نحوی کمینه‌گرایی علاوه بر اصول گفتمانی، در تبیین ساخت‌های قلب نحوی شده نیز دخیل هستند. به عبارت دیگر در فرایندهای قلب نحوی دوربرد به نوعی شاهد تعامل بین گفتمان و نحو، به‌ویژه کمینه‌گرایی هستیم و چنین نتایجی با دستاوردهای زبان‌شناسان در حوزه‌های مختلف زبانی همسویی و همخوانی دارد. هدف اصلی تحقیق بررسی رفتار قلب نحوی در گویش مازندرانی است.

واژگان کلیدی: قلب نحوی، گویش مازندرانی، کوتاه‌برد، دوربرد، ساخت اطلاع.

۱. مقدمه

اصطلاح *قلب نحوی* در دهه شصت توسط راس^۱ معرفی شده است. او معتقد است که قلب نحوی دارای ماهیت سبکی است و فرایند آن، نه در مرحله قبل از بازنمون (سطح نحو)، بلکه در سطح صورت آوایی اتفاق می افتد.

در مباحث قلب نحوی سه پرسش در زمینه انگیزه حرکت، اختیاری/ اجباری بودن آن و تحلیل معنایی قلب نحوی مطرح شده است. بررسی‌ها در زمینه قلب نحوی نشان می‌دهد که نقش اصلی این فرایند کمک به برون‌دادهای معنایی و گفتمان- نقش است (Karimi, 2005: 3). مطالعات قلب نحوی در آغاز راه است و هدف این مطالعات تسریع در معرفی نظریه جهانی قلب نحوی است؛ ولی مطالعات در این زمینه حتی در زبان‌های خویشاوند و مرتبط به هم، از منظر رده‌شناختی و تبارشناختی، مانند زبان‌های خانواده آلمانی نشان می‌دهد که تفاوت‌های زیادی بین این دسته زبان‌ها از منظر رفتار قلب نحوی وجود دارد.

در این مقاله، پرسش‌های اصلی تحقیق این است که:

۱. آیا قلب نحوی در گویش مازندرانی تابع اصول و محدودیت‌های جهان‌شمول است؟

۲. قلب نحوی در این گویش، تابع کدام ویژگی‌های زبان ویژه است؟

به نظر می‌رسد قلب نحوی در این گویش تابع محدودیت‌های جهان‌شمول باشد و نیز در این گویش همانند سایر زبان‌ها، تابع ویژگی‌های زبان ویژه هم باشد. داده‌های پژوهش حاضر از طریق تحقیقات میدانی، مشاهده‌ای و نیز از گفت‌وگوهای محاوره‌ای گویشوران مازندرانی به دست آمده است و براساس سه نوع قلب نحوی کوتاه‌برد، دوربرد و چندگانه و همچنین حرکت سازه‌ها در جایگاه‌های مختلف در جمله‌های ساده و مرکب انتخاب شده است.

۲. قلب نحوی در زبان‌های دارای ترتیب واژه آزاد

طبق نظر بیلین^۲ قلب نحوی اصطلاح پوششی برای فرایندی است که الگوهای ترتیب واژه غیر کانونی در زبان‌های ترتیب واژه آزاد نظیر ژاپنی، روسی، آلمانی، هندی و بسیاری زبان‌های دیگر را حادث می‌شود (Bailyn, 2002: 82). در چنین زبان‌هایی سازه‌ها به صورت‌های

مختلف در ترتیب روساختی بدون تغییر معنای اصلی جمله ظاهر می‌شوند (Erteschik-shir, 2007: 124).

دو رویکرد دربارهٔ قلب نحوی وجود دارد: ۱. محصول اشتقاق پایه^۲ و ۲. قاعدهٔ نحوی. از منظر اشتقاق پایه، زبان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: زبان‌های دارای ساخت افشان و غیر ترتیبی^۳ و زبان‌های دارای سلسله‌مراتب ساختاری و ترتیبی. زبان‌هایی که تحت تأثیر فرایند نحوی قرار می‌گیرند، دارای ترتیب واژهٔ فاعل- مفعول- فعل هستند، زیرا حرکت گروه نحوی در جایگاه قبل از فعل بدون هزینه و زحمت است؛ اما زبان‌هایی مثل روسی و لهستانی که دارای ترتیب واژهٔ فاعل- فعل- مفعول هستند نیز فرایند قلب نحوی در آن‌ها به‌کار می‌رود چون حرکت گروه نحوی بعد از فعل بدون هزینه است (Karimi, 2003: 12-15). بوشکوویچ (2002c) با بررسی زبان‌های اسلاوی و رومانیایی به این نتیجه رسید که زبان‌هایی که دارای ترتیب واژهٔ آزاد و فاقد حرف تعریف هستند، تحت تأثیر قلب نحوی قرار می‌گیرند و برعکس زبان‌هایی که دارای حرف تعریف هستند، فاقد قلب نحوی‌اند (Boskovic, 1998: 20). لی (2007) نیز در مطالعهٔ قلب نحوی در زبان کره‌ای نشان داد که این فرایند دارای محدودیت‌هایی است. قلب نحوی در پیش‌سازنی^۴ فعل ناتوان است و این فرایند نمی‌تواند گروه‌های اسمی دارای حالت یکسان را حرکت دهد و همچنین قادر نیست تا عناصر سمت راست بند کوچک را پیش‌سازنی سازد و همهٔ این محدودیت‌ها و تعمیم‌های توصیفی از یک محدودیت پیروی می‌کنند: تنها سازه‌های کامل به لحاظ معناشناختی می‌توانند تحت حاکمیت قلب نحوی حرکت کنند. اعتقاد بر این است که این محدودیت، بخشی از دستور جهانی است که باید یکی از اصول نظام‌مند تمام زبان‌های طبیعی باشد (Lee, 2007: 11). دیدگاه سایتو و دیگران دربارهٔ قلب نحوی این است که این فرایند یک قاعدهٔ اختیاری است (Takano, 1998; Fukui, 1993; Kuroda, 1988; Saito, 1985). میاگاوا معتقد است انگیزهٔ قلب نحوی به دلیل مشخصهٔ اصل فرافکنی گسترده در گره زمان است و این اصل اجباری است. بنابراین قلب نحوی نمونه‌ای از حرکت اجباری است (Miyagawa, 2001: 9). ماهاجان در تحلیل قلب نحوی در زبان هندی نشان داد که دو نوع قلب نحوی حرکت موضوع^۵ و حرکت غیر موضوع وجود دارد. قلب نحوی موضوع، گروه نحوی را به جایگاه موضوع حرکت می‌دهد، درحالی‌که قلب نحوی غیر موضوع، گروه نحوی را به جایگاه غیر موضوع حرکت می‌دهد. از منظر میاگاوا

(1997) قلب نحوی غیر موضوع از طریق تأکید حادث می‌شود و گروه نحوی به جایگاه فراتر از گره زمان، به احتمال به آن گره افزوده می‌شود. انگیزه قلب نحوی دوربرد حاصل مشخصه اصل فرافکنی گسترده^۷ نیست. این نوع قلب نحوی، گروه نحوی را از بند درونه به بند بالاتر (اصلی) حرکت می‌دهد. ماهاجان شواهدی را مبنی بر این فراهم کرد که قلب نحوی دوربرد تنها می‌تواند از نوع قلب نحوی غیر موضوع باشد. میاگاوا (2001: 13) اشاره کرد که تنها موضوعها می‌توانند اصل فرافکنی گسترده را اقتناع کنند و افزوده‌ها قادر به چنین کاری نیستند. فرایندهای مبتداسازی، حرکت پرسش‌واره، حرکت سازه به راست و قلب نحوی در زبان آلمانی به‌عنوان فرایندهای متفاوت از یکدیگر محسوب می‌شوند، اما این حرکات در روسی دارای رفتار مشابه هستند. ازاین‌رو، سایتو (1982) نشان می‌دهد که در ساخت پیشنهادی‌اش برای زبان ژاپنی تابع اصل ارجاع به چپ^۸ است و بدین‌ترتیب زبان ژاپنی نیز مانند انگلیسی که زبان ترتیبی است، عمل می‌کند (نک. دین‌محمدی، ۱۳۸۰: ۸۱). حیدری و همکارش با استفاده از مدل کاوشگر- هدف برنامه‌کمینه‌گرا^۹ در زبان ترکی آذری نشان دادند که فاعل و مفعول به‌ترتیب در مطابقت با عنصر زمان و فعل، سبک حالت‌های خود را می‌گیرند و مشخصه‌های غیر قابل‌تعبیر هسته‌های نقشی (عنصر زمان و فعل سبک) بازبینی می‌شوند و در طول اشتقاق و از طریق همین عملکرد مطابقت (بازبینی مشخصه‌های تأکید و مبتدا) قاعده قلب نحوی انجام می‌گیرد (حیدری، و روحی، ۱۳۹۳). راسخ‌مهند و همکارش نیز در مقاله «تأثیر عوامل کلامی بر تعیین نوع الگوی حالت در گویش هورامی» اشاره می‌کنند زمانی‌که فاعل در جایگاه بعد از مفعول در بند متعدی قرار می‌گیرد، دارای تأکید تقابلی می‌باشد و این سازوکار برای اراده معنای تأکید بر کنشگر جمله به‌کار می‌رود (راسخ‌مهند و نقشبندی، ۱۳۹۲: ۹۲).

۳. تحلیل قلب نحوی از منظر گفتمانی

رینهارت (1995) فرضیه‌ای را مطرح کرد که قلب نحوی تحت تأثیر شرایط تأکید و کانون عمل می‌کند. او به بررسی نظریه معنایی در زمینه قلب نحوی در زبان هلندی پرداخت که توسط هوپ^{۱۰} (1992) معرفی شده بود. هوپ مدعی شده بود که همبستگی بین ویژگی‌های معنایی

گروه مشخص‌گر نظیر آشنا بودن، مشخص‌بودگی و غیره و توانایی قلب نحوی آن وجود دارد. رینهارت پیشنهاد کرد نمونه‌های معینی از حرکت (یا گزینش‌های ساختی دیگر نظیر افزودگی^{۱۱}) تحت تأثیر دلایل صورت آوایی (واجی/ نوایی) می‌توانند برانگیخته شوند (Reinhart, 1995: 59). قاعده تأکید نشاندار^{۱۲} بدین صورت تعریف می‌شود که تکیه اصلی را روی یک سازه‌ای جایگزین نمایند که می‌خواهد مورد تأکید قرار گیرد. تکیه نشاندار از منظر کمینه‌گرایی غیر اقتصادی است، زیرا شامل فرایندهای اضافی می‌شود؛ بنابراین در زبان انگلیسی به‌جای آن از مجهول و در زبان ایتالیایی از تنوع و گوناگونی ترتیب واژه استفاده می‌کنند (Ibid.: 33). ملاحظات مستقل گفتمان تعیین می‌کند که تکیه باید کجا قرار گیرد و سازه تکیه‌دار نشان‌دهنده تأکید است. قاعده تعمیم‌یافته تکیه به ساخت نحوی بستگی دارد.

۴. انواع قلب نحوی

تادا^{۱۳} (1993) سه نوع قلب نحوی را معرفی کرده است که همگی به سمت چپ حرکت کرده و به ویژگی‌های نحوی محل فرود بستگی دارند: قلب نحوی کوتاه، میانی و دوربرد^{۱۴}. قلب نحوی میانی حرکت به جایگاه بعد از فاعل در همان بند است و قلب نحوی دوربرد حرکت به جایگاه خارج از بند پیرو است. قلب نحوی کوتاه شامل چینش‌های مختلف مفعول‌ها در جمله است؛ اما لزوماً نباید از فاعل عبور کند (Sekerina, 1997: 97). قلب نحوی می‌تواند هم به راست و هم به چپ حرکت کند. اگر در فرایند قلب نحوی چند سازه جابه‌جا شود، به آن قلب نحوی چندگانه گویند.

۵. ساخت اطلاع

دو نوع تأکید در ساخت اطلاع وجود دارد: تأکید اطلاعی و تقابلی. گیون^{۱۵} (2001) این دو نوع تأکید را این‌گونه تعریف کرده است: تأکید اطلاع، نوعی تأکید است که اطلاع نویی را بیان می‌کند و در تمامی جملات زبان وجود دارد و با تکیه نه‌چندان قوی همراه است و اما تأکید تقابلی، نوعی کانون است که سازه‌ای در تقابل با پیش‌فرض‌های پیشین قرار می‌گیرد و چنین کانونی با تکیه قوی همراه است. واعظی اشاره می‌کند که تأکید تقابلی در زبان فارسی با حضور تکیه

قوی قلب نحوی و قیودی مانند الا، مگر و تنها، خود را نشان می‌دهند (همو، ۱۳۹۱: ۱۰۳). چنانچه سازه‌های تقابلی باشد، اطلاعاتی نیز هست، اما عکس آن صادق نیست. بایر^{۱۶} (2006) انگیزه اصلی قلب نحوی را سامان دادن ساخت اطلاع در نظر گرفته است که به وسیله گوینده انجام می‌گیرد. واعظی (۱۳۹۱) اشاره می‌کند که دو ابزار نحوی برای نشان دادن تأکید تقابلی قلب نحوی و ساخت‌های اسنادی وجود دارد. در زبان‌های غیر ترتیبی، همپوشی مستقیم بین ساخت و نقش نحوی وجود ندارد و ترتیب واژه از طریق ملاحظات ساختاری-اطلاعی تعیین می‌شود (Erteschik-shir, 2007: 80). لمبرکت^{۱۷} معتقد است که ویژگی بارز جملات کانونی، عدم وجود رابطه مبتدا-خبری بین نهاد و گزاره است (Erteschik-shir, 2007: 122). هلیدی معتقد است که گوینده، اطلاع کهنه را قبل از اطلاع نو قرار می‌دهد و توالی بی‌نشان ساخت اطلاع به صورت اطلاع کهنه-نو است (Vide. Brown & Yule, 1853: 155). ساخت اطلاع از طریق بافت موقعیتی یا منتی تعیین نمی‌شود، بلکه انتخاب‌هایی در اختیار گوینده است که کدام بخش از جمله، اطلاع نو باشد و پیش‌بینی‌ها از طریق گفتمان تنها احتمال بالای وقوع اطلاع نو را نشان می‌دهد (Halliday, 1967: 211). براون و یول معتقدند که ساخت اطلاع تا حدی از طریق نحو (مثلاً ترتیب واژه) و تا حدی از طریق نظام‌های واجی از جمله برجستگی واجی و مکت، قابل تشخیص است (Brown & Yule, 1853: 167).

۶. قلب نحوی در زبان فارسی

راسخ‌مهند در تحقیقات خود درباره قلب نحوی در فارسی نشان می‌دهد که علاوه بر ابزارهای آوایی و واژگانی، زبان فارسی می‌تواند با استفاده از ابزار نحوی نیز تأکید تقابلی را نشان دهد. یکی از ابزارهای نحوی که می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند، قلب نحوی است (نک. نسخه اینترنتی: <http://profs.basu.ac.ir>). راسخ‌مهند برخلاف نظر کریمی (Karimi, 1999c: 164) معتقد است مبنی بر حضور دو عنصر، نمی‌توان در یک جمله دو عنصر تقابلی همزمان داشت و وجود دو عنصر تقابلی در یک جمله ساده باعث ناستوری شدن جمله می‌شود. او همچنین معتقد است که در زبان فارسی مبتدا همیشه قبل از تأکید تقابلی قرار می‌گیرد و اگر سازه‌ای که در ابتدای جمله قرار گرفته تأکید تقابلی باشد، جمله فاقد مبتدا اما

همچنان دارای رابط و انتهاست (راسخ‌مهند، ۱۳۸۳: ۹۴). این دیدگاه برخلاف نظر کریمی است که معتقد است برای گروه تأکید تقابلی و گروه مبتدا در فارسی ترتیب خاصی وجود ندارد (Idem, 1999c: 167). غلامعلی‌زاده در رساله‌اش اشاره می‌کند: در این رساله همه مواردی که در متون زبان‌شناختی تحت عنوان حرکت پرسش‌واره، مبتداسازی و قلب نحوی مطرح شده است، تحت عنوان مبتداسازی مورد بررسی قرار می‌گیرند (نک. دین‌محمدی، ۱۳۸۰: ۸۱). قلب نحوی از برخی جهات با سایر حرکت‌های نحوی متفاوت است. عامل حرکت در ساخت ارتقایی، ساخت مجهول و جابه‌جایی پرسش‌واژه‌ها، بازبینی مشخصه‌های غیر قابل تعبیر نظیر حالت دستوری و مشخصه (+ پرسشی) هسته گروه متمم‌ساز و جز آن‌ها است؛ درحالی‌که عوامل برانگیزنده حرکت در قلب نحوی از جمله عوامل کلامی محسوب می‌شوند. بنا به نظر کریمی (Karimi, 2005: 45) فرایندهای مبتداسازی و کانونی‌سازی مواردی از قلب نحوی را تشکیل می‌دهند که مگر در مورد پرسش‌واژه‌های موضوع دارای خوانش تقابلی، نیازی به جابه‌جایی آشکار به درون فرافکن کانون ندارند و مشخصه کانون خود را از طریق حرکت مشخصه کانون بازبینی می‌کنند (ر.ک. درزی و همایون‌فر، ۱۳۸۹: ۸).

۷. قلب نحوی در گویش مازندرانی

از لحاظ تاریخی گویش مازندرانی جزو زبان‌های شمال غربی ایران و احتمالاً ادامه زبان پارتی است که خانلری آن را پهلوانیک نامیده است (عموزاده، ۱۳۸۱: ۱۴۰). عموزاده اشاره می‌کند که حالت «بایی» و «ازی» در گویش مازندرانی به چشم می‌خورد که جزو ویژگی‌های زبان‌های ایرانی باستان محسوب می‌شود (همان: ۱۴۲-۱۴۳).

او اشاره می‌کند که بسیاری از پژوهشگران، تصریف ازی و بایی را تکواژ آزاد و حرف اضافه پسایند تلقی نموده‌اند (همان: ۱۴۳). نکته جالب توجه دیگر اینکه در این گویش، در گروه اضافه‌ای برخلاف زبان فارسی، حرف اضافه به مضاف‌الیه (مالک) می‌چسبد و از این منظر نیز گویش مازندرانی شبیه فارسی باستان است، زیرا در فارسی باستان نیز پسوند تصریف اضافه به مالک می‌چسبد. نمونه‌هایی از آن عبارت‌اند از:



پر مرغ	kərg-e par
میوه کال	kāl-ə mivə
خانه آنها	vəšun-e xənə

از منظر نحوی، گویش مازندرانی دارای ترتیب واژه فاعل - مفعول - فعل است که برخلاف زبان فارسی، حرف اضافه در این گویش بعد از اسم قرار می‌گیرد و از منظر رده‌شناسی زبان، این گویش جزو زبان‌های هسته پایانی به شمار می‌رود. بنابراین لازم است قبل از ورود به بحث قلب نحوی در گویش مازندرانی، برخی از گروه‌های حرف اضافه‌ای به اختصار معرفی شوند:

از او بزرگتر	ve-tum gattar
زیر سنگ	sang-e bən
روی درخت	dār-e sar
دور آتش	taš-e dur
برای برادر خودش	še bərar-e se
نزدیک پل	pəl-e pali
از درخت	dār-e jā
کنار درخت	dār-e var
درون خانه	xān-e delə
شبیه/ مثل هوشنگ	Hušang-e jur

پس از معرفی گروه‌های حرف اضافه‌ای، به فرایند قلب نحوی در گویش مازندرانی می‌پردازیم. فرایند قلب نحوی در این گویش همانند زبان فارسی است که تمام سازه‌های نحوی می‌توانند تحت تأثیر قلب نحوی قرار گرفته و حرکت نمایند. حرکت سازه‌ها برای تأکید تقابلی هم به راست و هم به چپ امکان‌پذیر است. اگر سازه‌ای به سمت راست حرکت کند، دارای مشخصه‌های { + برجسته و + نو } خواهد بود و اگر سازه‌ای به سمت چپ حرکت نماید، دارای مشخصه‌های { - برجسته و + نو } خواهد بود؛ یعنی همان‌طور که راسخ‌مهند (۱۳۸۳) در این زمینه اشاره می‌کند، باید برجستگی را به صورت طیف و پیوستاری در نظر گرفت که در فارسی و مازندرانی، هر چه از سمت راست جمله به سمت چپ حرکت می‌کنیم،

از میزان برجستگی^{۱۸} کاسته می‌شود. به عبارت دیگر تفاوت بین قلب نحوی به راست و چپ جمله در میزان برجستگی سازه‌ها است و از نظر مشخصه نو بودن همانند هستند. در ادامه بحث به انواع قلب نحوی در گویش مازندرانی می‌پردازیم.

۱-۷. قلب نحوی کوتاه‌برد

نمونه‌هایی از سازه‌های قلب نحوی شده به سمت راست و چپ در گویش مازندرانی عبارت‌اند از:

1. [ketabə_i Hassan t_i baxriyə]
۱. کتاب را حسن خرید.
2. [madresə_i Hassan t_i burdə]
۲. به مدرسه، حسن رفت.
3. [Ali burdə madresə]
۳. علی رفت به مدرسه.
4. [Ali Hassanə_i ketabə t_i hādā]
۴. علی به حسن کتاب را داد.
5. [Hassanə_i Ali ketabə t_i hādā]
۵. به حسن، علی کتاب را داد.
6. [ketabə_i Ali t_i Hassanə hādā]
۶. کتاب را علی به حسن داد.
- 7.* [ketabə_i Hassanə_k Ali t_i t_k hādā]
۷. کتاب را به حسن، علی داد.
- 8.* [Hassanə_k ketabə_i Ali t_i t_k hādā]
۸. به حسن کتاب را، علی داد.
- 9.* [hādā Hassanə ketabə Ali]
۹. داد کتاب را به حسن، علی.

در جملات دوم، سوم و ... اگر مفعول‌های غیر مستقیم و مستقیم به‌عنوان تأکید اطلاعی جمله باشند، قلب نحوی نمی‌تواند این سازه‌ها را جابه‌جا کند؛ زیرا قلب نحوی تنها سازه‌هایی را می‌تواند جابه‌جا کند که حاوی تأکید تقابلی باشند. بنابراین در صورتی که این مفعول‌ها



دارای تأکید تقابلی باشند، قلب نحوی می‌تواند آن‌ها را جابه‌جا کند؛ زیرا عناصر حاوی تأکید تقابلی دارای مشخصه‌های کلامی { + نو و + برجسته } هستند. در جمله شماره ۷ اگر هر دو سازه دارای تأکید تقابلی باشند، نادرست است؛ زیرا طبق نظر راسخ‌مهند (۱۳۸۳) در یک جمله امکان حضور دو عنصر دارای تأکید تقابلی غیر ممکن است. بنابراین اگر یکی از سازه‌ها، یعنی کتاب را به‌عنوان مبتدا تلقی کنیم، جمله درست است. در جمله شماره ۸ نیز حضور دو سازه دارای تأکید تقابلی ممکن نیست؛ زیرا نخست، از منظر کلامی، حضور دو سازه دارای تأکید تقابلی در یک جمله امکان‌پذیر نیست و دوم اینکه، از منظر نحوی نیز مفعول غیر مستقیم از اصل کوتاه‌ترین حرکت، تخطی کرده است؛ زیرا اگر دو سازه با ویژگی یکسان در جمله باشند، آن عنصری باید حرکت کند که کوتاه‌ترین مسیر را طی می‌کند. در واقع، این نه ساخت نحوی، بلکه ساخت اطلاعی جمله است که تعیین می‌کند کدام عنصر باید تأکید تقابلی جمله یا مبتدای جمله قرار گیرد و آن‌گاه انجام حرکت نحوی بر این اساس صورت می‌گیرد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۳: ۹۲). البته ارتشیک- شیر به نقل از گلدرن (۲۰۰۳) نیز قلب نحوی را به مثابه حرکت نحوی ناشی از ساخت اطلاع تعریف کرده است و بدین منظور او مبتداسازی را نوعی قلب نحوی در نظر گرفته است (Erteschik-shir, 2007: 125). در جمله شماره ۹ هم ساخت اطلاعی جمله کاملاً دگرگون شده است، زیرا در پیوستار برجستگی جایگاه فاعل، یعنی «علی» دارای بالاترین جایگاه در جمله بی‌نشان است که به سمت راست یعنی انتهای جمله حرکت کرده که در این جایگاه میزان برجستگی به حداقل می‌رسد و از طرفی فعل از جایگاه حداقل برجستگی به جایگاه حداکثر میزان برجستگی حرکت کرده است. البته فعل‌ها تا حدی می‌توانند تحت تأثیر فرایند قلب نحوی حرکت کنند، اما در این جمله، به‌ظاهر سه سازه تحت تأثیر قلب نحوی حرکت کرده‌اند و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، امکان حضور سه سازه دارای تأکید تقابلی در یک جمله امکان‌پذیر نیست. درحقیقت این جمله نوعی فرایند وارونگی^{۱۹} است که در زبان انگلیسی به‌کار می‌رود. از طرف دیگر سلسله‌مراتب سازه‌ها در فرایند قلب نحوی عبارت‌اند از: سازه‌هایی که در پیوستار برجستگی دارای میزان برجستگی بالاتری مثلاً مفعول مستقیم هستند، بیشتر تحت تأثیر فرایند قلب نحوی قرار می‌گیرند و سازه‌هایی مثل فعل که دارای میزان برجستگی کمتری هستند، کمتر تحت تأثیر فرایند قلب نحوی قرار می‌گیرند. بنابراین بسامد قلب نحوی در حرکت فعلی به‌مراتب کمتر از بقیه سازه‌ها است.

۲-۷. قلب نحوی دوربرد

بنابراین بعد از معرفی قلب نحوی کوتاه‌برد، به نمونه‌هایی از قلب نحوی دوربرد اشاره خواهیم کرد:

1. [Ali dənəsə ke Ahmad ketabə maqazə-jā baxriyə]

علی می‌دانست که احمد کتاب را از مغازه خریده است.

2.* [Ahmad_i Ali dənəsə ke t_i ketabə maqazə-jā baxriyə]

احمد (فاعل بند وابسته)، علی می‌دانست که کتاب را از مغازه خریده است.

3. [ketabə_i Ali dənəsə ke Ahmad t_i maqazə-jā baxriyə]

کتاب را علی می‌دانست که احمد از مغازه خریده است.

4.* [maqazə-jā_i Ali dənəsə ke Ahmad ketabə t_i baxriyə]

از مغازه علی می‌دانست که احمد کتاب را خریده است.

جمله اول در واقع، جمله بی‌نشان در این گویش است و در جمله دوم فاعل فعل جمله پیرو تحت تأثیر قلب نحوی به جایگاه قبل از فاعل جمله پایه حرکت کرده است. کریمی مشاهده کرد که در زبان فارسی فاعل، مفعول مستقیم و غیر مستقیم یا افزوده، زمانی که چنین عناصر آشکاری در بند میانی و یا بند اصلی وجود داشته باشند، نمی‌توانند تحت تأثیر قلب نحوی از بند پیرو به بند پایه حرکت کنند (Karimi, 2005: 201- 215)؛ بنابراین در جمله دوم احمد نمی‌تواند به بند اصلی حرکت کند که این بند دارای فاعل یعنی علی است. البته از منظر اصل مقوله تهی در نظریه زایشی نیز حرکت فاعل از بند پیرو به بند اصلی به دلیل وجود حضور متمم‌نمای که امکان‌پذیر نیست و اصل مقوله تهی می‌گوید که رد، تحت حاکمیت مناسب واقع است. منظور از حاکمیت مناسب این است که حاکم رد یا باید یک هسته واژگانی (فعل، حرف اضافه و نه عنصر صرفی که هسته غیر واژگانی است) باشد یا یک رد دیگر (اگرچه آن هم غیر واژگانی و انتزاعی است)، یعنی حرکت از هر جایگاهی غیر فاعل حضور متمم‌نما، اختیاری است؛ اما در حرکت از جایگاه فاعل عدم حضور متمم‌نما، اجباری است، زیرا رد در جایگاه فاعل بند پیرو واقع است که حضور متمم‌نما به غیر دستوری شدن جمله می‌انجامد و چامسکی (1986b) در نظریه زایشی آن را معلول that - رد^{۲۰} نامیده است (نک. دبیرمقدم، ۱۳۸۳: ۴۸۵). در جمله سوم به دلیل نبود مفعول مستقیم در جمله اصلی طبق نظر کریمی (2005) حرکت سازه تحت تأثیر قلب نحوی امکان‌پذیر است و اما در جمله چهارم سازه از



مغازه دارای تأکید اطلاعی است و حرکت آن تحت فرایند قلب نحوی ممکن نیست، زیرا همان‌طور که قبلاً ذکر شد، قلب نحوی نمی‌تواند سازه تأکید اطلاعی را براساس اصل زیر جابه‌جا کند:

اصل تأثیر ضد تأکیدی^{۲۱} قلب نحوی: قلب نحوی نمی‌تواند عنصری را که تأکید اطلاعی جمله است، جابه‌جا کند و مجموعه تأکید جمله را دگرگون سازد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۳: ۸۵). اما اگر سازه مزبور دارای تأکید تقابلی باشد، می‌تواند تحت فرایند نحوی جابه‌جا شود، زیرا تأکید تقابلی دارای مشخصه‌های کلامی { + نو + برجسته } است. کریمی درباره امکان حرکت سازه‌ها در قلب نحوی دوربرد در زبان فارسی هم نمونه‌هایی را ذکر کرده است که تابع اصول خاصی است:

۱. { بچه ها؛ کیمیا باور می‌کنه که ؛ کتاب‌هارو از پرویز خریدن }
۲. { به رهجو؛ پرویز به کیمیا گفت که کتاب‌هارو ؛ داده }
۳. { پرویز؛ به نظر می‌آد کیمیا به آرزو گفته که امروز ؛ کار نمی‌کنه } (Karimi, 2005: 201- 215)

بنابراین نمونه‌های بالا نشان می‌دهند که در زبان فارسی نیز اگر سازه‌ای مثلاً در جایگاه فاعل/ مفعول از بند پیرو به بند پایه حرکت کند، چنانچه بند اصلی هریک از سازه‌های همسان را داشته باشد، باعث نادرستی شدن جمله می‌شود و حتی در جمله سوم که شامل بند میانی است، به دلیل حضور فاعل در بند میانی، مانع عبور سازه فاعلی بند پیرو به جایگاه فاعلی بند اصلی می‌شود و به نظر می‌رسد که قواعد زیرمقوله‌ای محض فعل بند اصلی در این موارد، تعیین‌کننده است؛ یعنی اگر فعل بند اصلی نیاز به متمم‌هایی داشته باشد و آن متمم‌ها در بند اصلی نباشند، متمم‌های فعل بند پیرو می‌توانند تحت تأثیر قلب نحوی حرکت کنند و در غیر این صورت امکان حرکت سازه‌ها از بند پیرو به بند پایه امکان‌پذیر نیست و حتی در مورد فاعل هم حرکت همانند متمم‌های فعلی است. بنابراین چنین محدودیت‌هایی در قلب نحوی دوربرد، بیشتر نحوی و نه گفتمانی است که چنین مسائلی جای بحث بیشتری دارد. البته کریمی (2005) در این زمینه استدلال‌هایی مطرح کرده است که اولین تبیین براساس فرایند پردازش است و علت نادرستی چنین جملاتی به دلیل عدم امکان پردازش این جملات توسط خواننده یا شنونده است که شواهدی در رد این ادعا مطرح شد و دومین تبیین

براساس رویکرد نحوی است. کریمی تبیین زیر را درباره حرکت سازه‌ها از بند پیرو به بند پایه تحت تأثیر فرایند قلب نحوی مطرح کرده است:

دامنه‌های اثرات جزیره‌ای^{۲۲}: الف. گروه متممنا دامنه جزیره برای حرکت عملگر (پرسش‌واژه) است و ب. گروه فعلی پوسته‌ای دامنه جزیره برای قلب نحوی است (Karimi, 2005: 217).

بنابراین به نظر می‌رسد که در تبیین سازه‌هایی که تحت تأثیر قلب نحوی حرکت می‌کنند، هم باید اصول نحوی و هم اصول گفتمانی را رعایت کنند و حرکت‌ها تنها با رعایت و اقعان یکی از اصول مزبور قادر به عبور از صافی خوش‌ساختی زبانی نیستند؛ اگرچه در مورد قلب نحوی کوتاه‌برد در جملات گویش مازندرانی دیدیم که حرکت سازه‌ها در فرایند قلب نحوی تابع اصول گفتمانی و ساخت اطلاع هستند، اما در قلب نحوی دوربرد در این گویش، عوامل نحوی و اصول نحوی کمینه‌گرایی علاوه بر اصول گفتمانی در تبیین ساخت‌های قلب نحوی شده دخیل هستند. به عبارت دیگر در فرایندهای قلب نحوی دوربرد به نوعی شاهد تعامل بین گفتمان و نحو، به‌ویژه نحو کمینه‌گرایی هستیم و چنین نتایجی با دستاوردهای زبان‌شناسان در حوزه‌های مختلف زبانی همسویی و همخوانی دارد.

۳-۷. قلب نحوی چندگانه

نمونه‌هایی از قلب نحوی چندگانه در گویش مازندرانی عبارت‌اند از:

1. [keāt̪bə_i Mōbinā t_i foruʃgāh-ejā_k Hassan-esə t_k baxriyə]
کتاب را مبینا از فروشگاه برای حسن خرید.
2. [foruʃgāh-ejā_k Mōbinā Hassan-esə_i ketābə t_i t_k baxriyə]
از فروشگاه، مبینا برای حسن کتاب را خرید.
3. [Hassan-esə_i Mōbinā t_k t_i foruʃgāh-ejā baxriyə ketābə_k]
برای حسن، مبینا از فروشگاه خرید کتاب را.
4. [Hassan-esə_i Mōbinā t_k t_i t_i baxriyə ketābə_k foruʃgāh-ejā_i]
برای حسن، مبینا خرید کتاب را از فروشگاه.

نمونه‌های بالا نشان‌دهنده قلب نحوی چندگانه در گویش مازندرانی هستند؛ زیرا در یک جمله شاهد حرکت چند سازه هستیم. همان‌طور که قبلاً گفته شد، ویژگی اصلی سازه‌های

مقلوب در فرایند قلب نحوی، داشتن تأکید تقابلی است و در این صورت شاهد بیش از یک سازه حاوی تأکید تقابلی در جملات بالا هستیم و حتی اگر فرض بر این باشد که سازه حرکت داده شده به قبل از فاعل، مبتدا باشد باز هم با بیش از یک سازه مقلوب مواجه هستیم. بنابراین این شواهد برخلاف نظر راسخ‌مهند (۱۳۸۳) مبنی بر حضور تنها یک سازه حاوی تأکید تقابلی و تا حدی همسو با نظر کریمی (1999c, 2005) مبنی بر حضور دو سازه حاوی تأکید تقابلی در یک جمله است. البته شواهد بالا با نظر کریمی تفاوت دارد؛ زیرا برخلاف نظر ایشان مبنی بر مقلوب شدن یک سازه و ثابت بودن سازه تقابلی دیگر، شاهد مقلوب شدن هر دو سازه حاوی تأکید تقابلی در یک جمله هستیم؛ به طوری که یک سازه به سمت چپ و یک یا دو سازه به سمت راست، یعنی بعد از فعل اصلی در جمله، مقلوب می‌شوند. البته درباره مبتداسازی گفتنی است که فرق مبتداسازی و قلب نحوی در مازندرانی و فارسی این است که سازه مبتدا به ابتدای جمله ولی سازه مقلوب در قلب نحوی هم به چپ و هم به راست حرکت می‌کند و سازه مقلوب، حرف اضافه را نیز به همراه خود دارد. در فارسی سازه مبتدا از هر جایگاهی غیر از جایگاه فاعل با حرف اضافه «را» همراه است، اما به نظر می‌رسد در مازندرانی در جایگاه مبتدا نیز مانند قلب نحوی، سازه مبتداده، حرف اضافه سازه را نیز به همراه دارد؛ زیرا به ظاهر، در مازندرانی حروف پس اضافه به صورت وند تصریفی همیشه همراه سازه هستند. در مورد دیدگاه راسخ‌مهند (۱۳۸۳) مبنی بر حضور تنها یک سازه حاوی تأکید تقابلی در جمله، به نظر می‌رسد که این نکته با دیدگاه ریتزی^{۲۳} (1997) در مقاله «ساختار تفضیلی حاشیه چپ»^{۲۴} همسو باشد؛ زیرا ریتزی در آن مقاله اشاره کرد که گروه مبتدا در فرایند مبتداسازی قابلیت تکرارپذیری دارند؛ اما گروه کانون در فرایند کانونی‌سازی قابلیت تکرارپذیری ندارند و با این توضیح تنها یک سازه کانونی‌شده در یک جمله وجود دارد. اما نکته مهم این است که فرایند کانونی‌سازی یکی از انواع قلب نحوی محسوب می‌شود و قلب نحوی فراتر از کانونی‌سازی است؛ چراکه در قلب نحوی علاوه بر حرکت به راست در فارسی و مازندرانی، حرکت به سمت چپ نیز امکان‌پذیر است. از طرف دیگر بحث اصلی دیگر این است که راسخ‌مهند (۱۳۸۳) در مقاله «رفتار کلامی قلب نحوی در فارسی» یکی از مشخصه‌های بارز سازه‌های مقلوب در قلب نحوی را برجستگی نحوی در نظر گرفته است و به پیوستار برجستگی نحوی در جملات قائل شده است. اما به نظر می‌رسد منظور از

برجستگی در تحقیقات قلب نحوی، بیشتر برجستگی آوایی باشد؛ زیرا ماهیت کاربرد قلب نحوی در گفتار محاوره‌ای متضمن حضور برجستگی آوایی است و در نوشتار برای نمایش سازه‌های حاوی تأکید تقابلی از نشانه‌های نحوی نظیر *الا*، *جز*، *مگر* و فقط در فارسی استفاده می‌شود که البته در مازندرانی تا آنجا که نگارنده اشراف دارد، بیشتر از عبارت *رد هاکرد* استفاده می‌شود؛ مثلاً «*مبینا رد هاکرد بقیه ره در جشن بدیمه*». این عبارت به صورت تحت لفظی به معنای *صرف نظر کنیم و یا از مبینا بگذریم* است که به صورت کلی به معنای «*جز و به غیر از*» است. بنابراین اگر برجستگی آوایی را در قلب نحوی بپذیریم، می‌توان گفت که مشخصه اصلی سازه‌های مقلوب {+ برجسته و + نو} است؛ اما اگر منظور از برجستگی، نحوی و ساختی باشد، بنابراین دو انتخاب داریم؛ یعنی اگر در جملات گویش مازندرانی سازه مقلوب به سمت راست حرکت کند، مشخصه کلامی {+ برجسته} خواهد بود و اگر سازه مقلوب به سمت چپ حرکت کند، مشخصه {− برجسته} را خواهیم داشت و اگر سازه به جایگاه کانون یعنی قبل از فاعل حرکت کند، بیشترین میزان برجستگی نحوی را خواهیم داشت و اگر سازه مقلوب به نقطه انتهایی سمت چپ، یعنی بعد از فعل حرکت کند، کمترین میزان برجستگی نحوی و ساختی را خواهیم داشت و بنابراین داده‌های تحقیق نشان می‌دهد که مشخصه کلامی سازه مقلوب در قلب نحوی هم {+ برجسته} و هم {− برجسته} است و نه فقط {+ برجسته}. بنابراین در نمونه‌های بالا، در جملات یک تا سه، دو حرکت سازه مقلوب و در جمله چهارم نیز سه سازه مقلوب داریم و اگر در دو مثال آخر، هم حرکت به سمت راست و هم به سمت چپ را می‌بینیم، درواقع یکی از سازه‌های مقلوب حاصل حرکت سازه حاوی تأکید اطلاعی به سمت چپ در دو جمله آخر است و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، سازه حاوی تأکید اطلاعی در مقابل مقلوب شدن مقاومت می‌کند زیرا دارای مشخصه {− برجسته} است و تنها قلب نحوی می‌تواند این سازه را به سازه حاوی تأکید تقابلی تبدیل کند و سازه، مقلوب می‌شود.

۸. نتیجه‌گیری

قلب نحوی در گویش مازندرانی مانند زبان فارسی دارای ماهیت سبکی است و تنها در سبک محاوره‌ای به کار می‌رود و این فرایند معنای اصلی جمله را تغییر نمی‌دهد و تنها معنای



گفتمانی جمله را در متن دگرگون می‌کند. به عبارت دیگر توزیع مبتدا و خبر و همچنین توزیع اطلاع کهنه و نو را متحول می‌سازد. تحقیق حاضر نشان می‌دهد که قلب نحوی تابع محدودیت‌هایی جهان‌شمول در زبان‌های مختلف است. بنابراین اولین فرضیه تحقیق براساس داده‌های این گویش تأیید شده است و اما درباره فرضیه دوم باید گفت که قلب نحوی در این گویش دارای دو ویژگی منحصر به فرد و زبان ویژه است: ۱. در گویش مازندرانی برخلاف زبان فارسی شاهد حرکت بیش از یک سازه قلب نحوی شده هستیم؛ یعنی به‌طور همزمان دو سازه می‌توانند تحت تأثیر فرایند قلب نحوی به چپ و یا راست حرکت کنند که شواهد در این زمینه در بخش قلب نحوی چندگانه وجود دارد؛ ۲. بسامد بالای وقوع پسایندسازی سازه‌های قلب نحوی شده در این گویش: تحقیقاتی که در زمینه قلب نحوی زبان فارسی توسط راسخ‌مهند (۱۳۸۳ و ۱۳۸۶) و کریمی (۲۰۰۵) صورت گرفته است، حاکی از آن است که بیشتر حرکت‌های حاصل از قلب نحوی در فارسی به سمت راست (پیشایندسازی) و بسامد سازه‌های قلب نحوی شده به سمت چپ (پسایندسازی) است؛ یعنی بعد از فعل بسیار پایین است و اما در گویش مازندرانی براساس داده‌های استخراج‌شده و نیز داده‌های ارائه‌شده در این تحقیق، بسامد قلب نحوی به سمت چپ، یعنی بعد از فعل زیاد است.

۹. پی‌نوشت‌ها

1. Ross
2. Bailyn
3. base generation
4. nonconfigurational
5. preposing
6. argument
7. extended projection principle
8. efitness condition
9. probe-goal model of minimalist program
10. De Hoop
11. adjunction
12. marked focus rule
13. Tada
14. short distance, middle and long distance scrambling

15. Givon
16. Bayer
17. Lambrecht
18. prominence
19. inversion
20. that- trace effect
21. anti- focus effect principle
22. island effect domains
23. Rizzi
24. the fine structure of the left periphery

۱۰. منابع

- حیدری، عبدالحسین و افسر روحی (۱۳۹۳). «قلب نحوی در زبان ترکی آذری براساس مدل کاوشگر- هدف برنامه‌کمیته‌گرایی». *مجله جستارهای زبانی*. د. ۵، ش ۱۰ (پیاپی ۱۷)، صفحه ۲۷-۴۴
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سمت.
- درزی، علی و مژگان همایون‌فر (۱۳۸۹). «کانونی‌سازی در زبان فارسی». *مجله زبان و زبان‌شناسی*. س ۶، ش ۲ (پیاپی ۱۲). صص ۱-۲۰.
- دین‌محمدی، غلامرضا (۱۳۸۰). «تیین تنوع ساخت‌های نحوی در زبان‌های انگلیسی، عربی و فارسی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. صص ۷۵-۸۷.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۳). «رفتار کلامی قلب نحوی در فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی ایرانی*. ش ۲، صص ۶۵-۱۱۶.
- ----- (۱۳۹۱). «ارتباط قلب نحوی و تأکید در زبان فارسی». http://profs.basu.ac.ir/rasekhmahand/upload_file/art.426.pdf
- ----- (۱۳۸۶). «تحلیل کلامی پس‌اندسازی در زبان فارسی». *هفتمین کنفرانس زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی*. به کوشش دکتر دبیرمقدم و دیگران. صص ۴۹-۶۷.
- ----- و زانبار نقشبندی (۱۳۹۲). «تأثیر عوامل کلامی بر تعیین نوع الگوی حالت در گویش هورامی». *مجله جستارهای زبانی*. د ۴، ش ۴ (پیاپی ۱۶). صص ۸۷-



۱۰۹.

- عموزاده، محمد (۱۳۸۱). «همگرایی و دوزبانگونی در گویش مازندرانی». *پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی*. س ۲. ش ۶ و ۷. صص ۱۳۹-۱۶۰.
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۷۲). *فرایندهای حرکتی در زبان فارسی*. رساله دکتری. دانشگاه تهران.
- واعظی، هنگامه (۱۳۹۱). «تحلیل ساخت‌های پرسشی در زبان فارسی». *ادب‌پژوهی (ویژه‌نامه زبان و گویش)*. ش ۲۰. صص ۸۹-۱۰۹.

Reference:

- Amouzadeh, M. (2002). "Convergence and diglossia in Mazandarani dialect". *Social and Humanities Research*, Vol. 2, No. 6. 7. pp. 139-160 [In Persian].
- Bailyn, J. F. (2002). *Generalized Inversion*. Unpublished MS. State University of New York: Stony Brook.
- Bayer, J. (2006). "Wh-in-situ". *The Blackwell Companion to Syntax*. 5. pp. 376-438.
- Boškovic, Z. (In Press). "Topicalization, focalization, lexical insertion and scrambling". *Linguistic Inquiry*.
- ----- & D. Takahashi (1998). "Scrambling and Last Resort". *Linguistic Inquiry*, No.29. pp. 66 - 347.
- Boškovic, Z. (2002 c). "Scrambling and left branch extraction". *Paper Presented at the Nanzan Workshop on Scrambling*. Nanzan University. pp. 1-57.
- Brown, G. & G. Yule (1853). *Discourse Analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N. (1986 b). *Knowledge of Language*. New York: Praeger.
- Dabir-Moghaddam, M. (2004). *Theoretical Linguistics: Emergence and Development of Generative Grammar*. Tehran: SAMT [In Persian].

- Darzi, A. & M. Homayounfar (2009). "Focalization in Persian". *Journal of Language and Linguistics*. Vol. 6. No. 2 (12). pp. 1-20 [In Persian].
- Dinmohammadi, Gh. (2001). "Explanation of syntactic variation in English, Arabic and Persian". *Journal of Faculty of Literature and Humanities of Tehran University*, pp. 75-87 [In Persian].
- Erteschik-shir, Nomi (2007). *Information Structure: The Syntax-discourse Interface*. Oxford: Oxford University Press.
- Fukui, N. (1993). "Parameters and optionality". *Linguistic Inquiry*. No. 24. pp. 399-420.
- Gelderen, V. V. (2003). *Scrambling Unscrambled*. Ph.D. Dissertation. University of Leiden.
- Gholamalizadeh, Kh. (1993). *Movement Processes in Persian*. Ph.D. Dissertation. University of Tehran [In Persian].
- Givon, T. (2001). *Syntax: A Functional Typological Introduction*. Vol. 2. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Halliday, M. A. K. (1967). "Notes on transitivity and theme in English: Part 2". *Journal of Linguistics*. No. 3. pp. 199-244.
- Heydari, A. & A. Rouhi (2014). "Scrambling in Azari Turkish language based on probe-goal model of minimalist program". *Journal of Language Related Research*. Vol. 5. No. 1. pp. 25-44 [In Persian].
- Hoop, H. de. (1992). *Case Configuration and Noun Phrase Interpretation*. Unpublished Doctoral Dissertation. University of Groningen.
- Karimi, S. (2003). *Word Order and Scrambling*. Blackwell publishing Ltd.
- ----- (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Tucson: University of Arizona.
- ----- (1999 c). "Is scrambling as strange as we think it is? ". In K. Arregi; B. Bruening; C . Krause & V. Lin (eds.). *MIT Working Papers in Linguistics*. No. 33. pp. 90 – 159.



- Kuroda, S. Y. (1988). "Whether we agree or not: A comparative syntax of English and Japanese". In W. Poser (ed.). *Papers from the Second International Workshop on Japanese Syntax*. pp. 43 - 103.
- Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lee, E. (2007). "Minimalist limits on predicate scrambling". *The Linguistic Association of Korea Journal*. No. 15 (3). pp. 65 - 88.
- Mahajan, A. (1997). "Rightward scrambling". In D. Beerman, D. LeBlanc & H. van Riemsdijk (eds.). *Rightward Movement*. pp. 185-213.
- Miyagawa, S. (1997). "Against optional scrambling". *Linguistic Inquiry*. No. 28. pp. 1- 26.
- ----- (2001). "The EPP, scrambling, and WH-in-situ". In M. Kenstowicz (ed.). *Ken Hale: A Life in Language*. pp. 293-338.
- Rasekhmahand, M. & Z. Naghshbandi (2013). "The effect of verbal factors on selection of case patterns in Howrami dialect". *Journal of Language Related Research*. Vol 4. No. 4 (16). pp. 87-109 [In Persian].
- Rasekhmahand, M. (2004). "Verbal behavior of scrambling in Persian". *Iranian Linguistic Research*. No. 2. pp. 65-116 [In Persian].
- ----- (2007). "Verbal analysis of postposing in Persian". *7th Conference on Linguistics, Allameh Tabatabaei University*. Collected by: Dr. Dabir-Moghaddam, et al., pp. 49-67 [In Persian].
- ----- (2012). "Interface of scrambling and focus in Persian". http://profs.basu.ac.ir/rasekhmahand/upload_file/art.426.pdf [In Persian].
- Reinhart, Tanya. (1995). "Interface strategies". *OTS Working Papers in Linguistics* . pp. 1- 89.
- Rizzi, L. (1997). "The fine structure of the left periphery". In L. Haegeman (ed.). *Elements of Grammar*. pp. 281- 337.
- Ross, J. (1967). *Constraints on Variables in Syntax*. Unpublished Doctoral

Dissertation. Massachusetts: Institute of Technology Cambridge.

- Saito, M. (1985). *Some Asymmetries in Japanese and Their Theoretical Implications*. MIT Dissertation. Cambridge: M.A.: MITWPL.
- Saito, M. (1982). "Case marking in Japanese: A preliminary study". *MIT*.
- Sekerina, I. A. (1997). *The Syntax and Processing of Russian Scrambled Constructions*. Unpublished Doctoral Dissertation. New York: City University of New York.
- Tada, H. (1993). *A /A' Partition in Derivation*. Unpublished Doctoral Dissertation. Cambridge: Massachusetts Institute of Technology.
- Takano, Y. (1998). "Object shift and scrambling". *Natural Language and Linguistic Theory*. No. 16. pp. 89 - 817.
- Waezi, H. (2012). "Analysis of WH-structures in Persian". *Journal of literature Research, Language and Dialect Inquiry*. No. 20, pp. 89-109 [In Persian].

Archive of SID